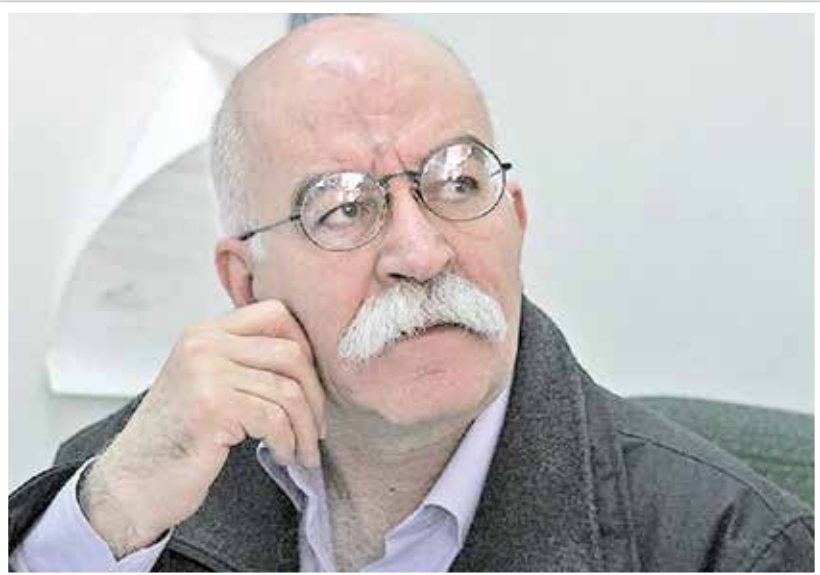


مهدی سحابی



کتاب‌های کدام مترجم رادر سبد خریدم بگذارم؟

قسمت سوم از کدام مترجم کدام کتاب؟

فاطمه منصوری نصرآباد

مترجم

گاهی خواندن کتاب می‌تواند مسیر زندگی شما را تغییر دهد، در این مطلب به خصوص دلم می‌خواهد بگویم شاید دغدغه کتاب داشتن و خواندن آن ممکن است شما را وادار به مترجم شدن فکر کنید. من و خیلی‌های دیگر از همین خواندن کتاب به این ایده رسیدیم که «این ترجمه ایراد دارد کاش می‌توانستم آن را ترجمه کنم»، «چه کتاب خوبی آمده کاش ترجمه شود، اصلاً کاش خودم آن را ترجمه کنم» و خیلی فکرهای این چنینی دیگر. بخشی از این مطلب یکجورهایی به همین موضوع اشاره دارد.

سه برادر غبرایی

رحیمی را ترجمه کرده که جزو کارهای خوب او به حساب می‌آیند. هادی غبرایی که کمتر شناخته شده است بیشتر به کار ویراستاری مشغول بود تا مترجمی اما او هم چند کتاب مثل «زندگی‌نامه دولورس ایباروری»، «سران و سلاطین» را ترجمه کرد. بعد از یک دوره‌ای دوری به عنوان ویراستار در نشر دانشگاهی شروع به کار کرد. مهدی و عادی غبرایی هر دو علوم سیاسی خوانده بودند اما به واسطه علاقه و ذوقشان در خواندن زبان انگلیسی و کتاب وارد این حرفه شدند. اصلاً هادی نویسنده مثل «جیمز جویس» را به برادرهایش معرفی کرد و آنها را مخاطب جدی‌تر ادبیات کرد.

فرهاد غبرایی کوچک‌ترین برادر بین این سه نفر بود؛ مثل برادرهایش زبان انگلیسی یاد گرفت ولی پس از انصراف از رشته زیست‌شناسی، ادبیات انگلیسی خواند و همانجا با زبان ایتالیایی و فرانسوی آشنا شد. اولین کسی که وارد حرفه ترجمه شد، او بود و یکی دو سال بعد هم برادرش، مهدی، وارد کار ترجمه شد. با اینکه او می‌نوشت و چندتا کار کوتاه هم از او در ویژه‌نامه‌ها منتشر شده بود ولی تصادف ناهنگامی که منجر به

مهدی، هادی و فرهاد غبرایی سه برادر مترجم لنگرودی هستند. کلاً خانواده غبرایی در ادبیات غرق بودند و به قول خودشان خانه‌شان پر از کتاب و مجله و روزنامه بود. همه اینها هم هر سه برادر را به سمت کتاب کشاند. مهدی غبرایی که بین این سه از همه بزرگ‌تر است از همان کودکی دنبال خرید و جمع کردن کتاب بوده و بالذات آنها را می‌خوانده است. بعدتر که زبان انگلیسی را هم یاد می‌گیرد کتاب‌های نویسندگان مختلف را هم می‌خواند. با اینکه دستی بر نوشتن دارد ولی ترجمه می‌دهد نوشته‌های کسانانی مثل خالد حسینی، جویس کارول اوتس یا ساراماگورا ترجمه کند تا قلم زیبای آنها را به دیگران نشان دهد. فرهاد و هادی غبرایی تا هنگامی که زنده بودند همیشه به برادرشان در کار ویرایش ترجمه‌های کمک می‌کردند و کارهای او را تا جای ممکن می‌خواندند و نظراتشان را می‌گفتند. مهدی غبرایی کتاب‌های «داشتن و نداشتن» و «این ناقوس مرگ کیست؟» را از همپنگوی و «لبیدی ال» و «میلیون‌زراغه‌نشین» رومن گاری و «هزارتوی خواب و هراس» عتیق



مهدی غبرایی با اینکه دستی بر نوشتن دارد ولی ترجیح می‌دهد نوشته‌های کسانانی مثل جویس کارول اوتس یا ساراماگو را ترجمه کند تا قلم قوی آنها را به دیگران نشان دهد

گورکی در بعضی فصل‌ها توصیفات و جزئیات زیادی را روایت کرده که تمام آن روان و خواندنی برای مخاطب ایرانی ترجمه شده است. علاوه بر این کتاب، سروش جلد «قیصر و مسیح» از تاریخ تمدن ویل دورانت را هم ترجمه کرده که همین یک مورد به تنهایی نشان از دانش زیاد و تجرد در فن ترجمه است.

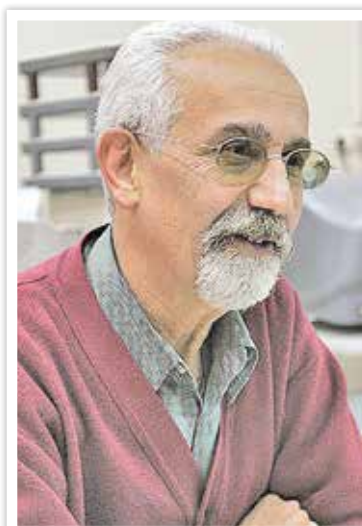
پروست باید ترجمه می‌شد

مهدی سحابی یکی از مترجم‌های چند زبانه و مهم ایرانی است. در زندگی‌اش هم کارهای مختلفی مثل نقاشی، مجسمه‌سازی، کارگردانی و روزنامه‌نگاری انجام داد اما خود می‌گفت که مترجم حرفه‌ای است. مترجمی که برای کارش وقت می‌گذارد و صرف فهمیدن یک متن به زبان اصلی او را به مترجم حرفه‌ای تبدیل نکرده است. سحابی انگلیسی، ایتالیایی و فرانسوی را می‌دانست و به آنها مسلط بود. آثار ادبی این سه زبان را به خوبی می‌فهمید و همین موضوع باعث شده گستره‌آثاری که به مخاطب ایرانی معرفی کرده زیاد باشد. از مهم‌ترین کارهایی که سحابی ترجمه کرده «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست است. اثری که سال‌ها درگیر آن بود و معتقد بود پروست باید ترجمه می‌شد پس من شروع کردم و انجامش دادم. اوایل کارش که یکی دو جلد اول چاپ شده بود منتقدی از ترجمه او ایرادهایی گرفت ولی بجز آن مورد هرکس این ترجمه را خوانده خوشش آمده و با آن ارتباط برقرار کرده است. «گارد جوان» الکساندر فادایف یکی از ترجمه‌های خوب سحابی است که تجدید چاپ هم شده. «بابا گوریو» انوره دو بالزاک، «مادام بوواری» گوستاو فلوربر، «دانه زیربرف» از اینیاسیو سیلونه و «مزدک» موریس سیماشکو جزو آثار خوب ترجمه شده مهدی سحابی است. در نهایت هم سال ۸۸ به خاطر سکتة قلبی در پاریس درگذشت.

فوت او شد نگذاشت رمانش را کامل کند. از بین کارهایی که ترجمه کرده کتاب‌های «زندگی بنهون» رومن رولان، «حریم» ویلیام فاکنر، «سفر به انتهای شب» لویی فردینان سلین و «خانواده پاسکال دوآرنه» کامیلو خوزه سلا جزو بهترین کارهای او هستند.

مترجم مادر

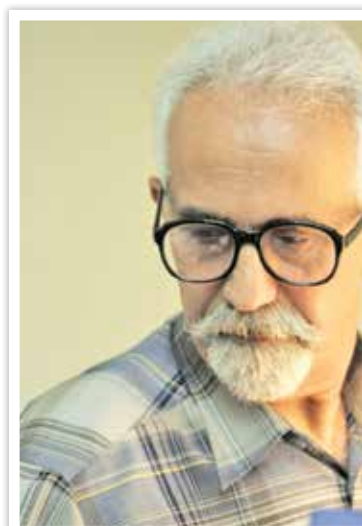
علی اصغر سروش یکی از مترجم‌هایی است که اصلاً اطلاعات زیادی از او در دسترس نیست. فقط می‌دانیم که سال ۱۳۰۸ با دانشجویان اعزامی به اروپا رفته و پس از برگشتن در اداره دارایی مشغول به کار شده ولی از آنجا به خواسته خودش بیرون آمده و تصمیم گرفته مترجم شود. به زبان فرانسه تسلط کاملی داشته ولی انگلیسی و عربی هم بلد بوده است. با اینکه علی اصغر سروش جزو مترجم‌های خوب زبان دان ایرانی بوده ولی امروز بجز دو تا از آثار از بقیه کارهایش خبری نیست و چاپ هم نمی‌شوند. یکی از کتاب‌هایی خیلی مشهوری که ترجمه کرده همان کتاب خوب ماکسیم گورکی یعنی «مادر» است. در ترجمه مادر تمام تلاشش را کرده تا به بهترین شکل گفت‌وگوها به زبان فارسی برگرداند شوند.



فرهاد غبرایی



هادی غبرایی



مهدی غبرایی



علی اصغر سروش جزو مترجم‌های خوب بوده و زبان دان ایرانی بوده ولی امروزه بجز دو تا از آثارش از بقیه کارهایش خبری نیست و چاپ هم نمی‌شوند



از علی اصغر سروش تصویری در دست نیست



از مهم‌ترین کارهایی که مهدی سحابی ترجمه کرده «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست است. اثری که سال‌ها درگیر ترجمه آن بود و معتقد بود پروست باید ترجمه می‌شد پس من شروع کردم و انجامش دادم